

بیا ابرو و درون خطاقت نم نشسته
 خطاب و بشرد براق و بل قولا کوه
 پاک رسول می خواست بفرستد
 جبرائیل میگاید و ای حسیب
 نبی و بر مقدس و تاد و رساله
 پدالاکر که او را نادی و مش
 جبرائیل خدا رخصت مش میگی هم
 به پیش لوری بوا و از بر رسول و مش
 محمد و رخا بر شمش بنی خواب
 بیا به کین لوری بوه شمش و رخا
 هفت شمش و رسول حمل کرده
 پاک حضرت و رخا بر شمش بر کتو
 چه داخل به مقدس مش عزیزانو
 جبرائیل میگاید و اوله کا لیا نو
 جبرائیل دی نور طبق پلا بنو
 محمد و چه دانه پیلاده و رو
 جبرائیل و دایاله بشور و چه
 پاک نم بیاله و چشمه شمشه یانه
 محمد که داوا ره وای تا پیشی
 هلمج امت بستاعلیه کا کاز
 محمد چه داخر وار ویدله
 پاک رسول

پاک رسول و دایاتی هم و ما که
 جبرائیل وی اوسی پنه شمشه
 جبرائیل ویدار و چه و لیه جیب
 پاک نبی حقیقت واره ورت وی
 جبرائیل و هفت و پیا کوه
 که یوه ذره نظر و وی پر کس
 هفت شمش خوب صورت و غزیرا
 که نظر و پاک کوهی و وحسب
 تا حال و دوی نه و مری
 محمد به نشان زب پرانه تلم
 ده و چه بر لقا رضی هم بار کدی
 جبرائیل و دوی و تاد و توی
 خوی و زو نوست و سید اقیق
 انبیا و اهره حاضر و عدال یانه
 دوی جواب و و کوه و روانه
 جبرائیل از ان اعجاز کم باقیه کستی
 پاک نبی و دو کانه نیت و کا خلق
 چه فارین نه شمش خلاصه شمش غزیران
 انبیا و ورته ذریه پیداشان که